

اكتشافات قطبي

-
- سرشناسه: ناردو، دان، ۱۹۴۷ - م.
- عنوان و نام پدیدآور: اکتشافات قطبی/دان ناردو؛ ترجمه فاطمه شاداب.
- مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.
- مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.: مصور، نقشه.
- فروست: مجموعه تاریخ جهان؛ ۸۹.
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۱۳-۹
- وضعیت فهرست نویسی: فیبا
- یادداشت: عنوان اصلی: Polar explorations, c2011
- یادداشت: کتابنامه.
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: کاشفان جغرافیایی - قطبی، مناطق - سرگذشتنامه - ادبیات کودکان و نوجوانان
- موضوع: Explorers -- Polar regions -- Biography -- Juvenile literature
- موضوع: قطبی، مناطق - جستجو و اکتشاف - ادبیات کودکان و نوجوانان
- موضوع: Polar regions -- Discovery and exploration -- Juvenile literature
- شناسه افزوده: شاداب، فاطمه، ۱۳۴۶ -، مترجم
- رده بندی کنگره: G ۵۸۰
- رده بندی دیویی: ۹۱۰/۹۱۱
- شماره کتاب شناسی ملی: ۹۳۲۳۹۰۷
-

مجموعهٔ تاریخ جهان - ۸۹

اکتشافات قطبی

دان ناردو

ترجمهٔ فاطمه شاداب



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Polar Explorations

Don Nardo

Lucent Books, 2011



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

دان ناردو

اکتشافات قطبی

ترجمه فاطمه شاداب

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹-۵۱۳-۰۴-۶۲۲-۹۷۸

ISBN: 978-622-04-0513-9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- رویدادهای مهم در زمان اکتشافات قطبی ۶
- پیشگفتار: جذابیت قطب‌ها..... ۹
۱. اولین مسافران شمالگان ۱۷
۲. در جستجوی گذرگاه‌های شمالی ۳۱
۳. در جستجوی قاره جنوبی ۴۵
۴. رقابت بر سر قطب شمال ۵۷
۵. جنوبگان در عصر قهرمانان ۷۱
۶. عصر اکتشافات مکانیزه ۸۷
- سخن پایانی: فتح ناشناخته‌ها: پژوهش‌های امروزی درباره قطب ۹۹
- یادداشت‌ها..... ۱۰۳
- برای مطالعه بیشتر..... ۱۰۷
- نمایه ۱۱۰

رویدادهای مهم در زمان اکتشافات قطبی



۱۶۱۰

هنری هودسن، ناخدای انگلیسی، به امید یافتن گذرگاه شمال غرب با کشتی رهسپار مدار شمالگان می شود.

حدود ۳۲۰ ق.م

پوتانس، از کاوشگران دوره یونان باستان، کتابی می نویسد که در آن ماجرای سفرش به منطقه شمالگان را شرح می دهد.

۱۵۸۸

اسپانیا ناوگان جنگی بزرگ آرمادا را برای جنگ با بریتانیا به آب می اندازد.

۱۵۷۶

مارتین فروبیشتر، کاوشگر بریتانیایی، به جزیره بافین می رسد، که در نزدیکی جنوب مدار شمالگان قرار دارد.

۱۶۲۰

گروهی از مهاجران انگلیسی، معروف به زایران، به پلیموت، ماساچوست امروزی، می رسند.

۱۷۰۰

۱۶۰۰

۱۵۰۰

۵۰۰ ق.م

۵۰۰ ق.م

۱۷۲۹

ویتوس برینگ، افسر روس نیروی دریایی که در دانمارک متولد شده بود، گذرگاه بین سیبری و آلاسکا را کشف می کند.

۴۷۶ م

آخرین امپراتور روم مجبور می شود از تاج و تختش کناره گیری کند و دوران امپراتوری روم رسماً پایان می یابد.

۱۷۷۳

جیمز کوک، افسر نیروی دریایی انگلیس، اولین کسی است که از مدار جنوبگان عبور می کند.



حدود ۹۸۰ تا ۹۹۰ م

گروه هایی از وایکینگ های بی باک در گروئنلند، در نزدیکی مدار شمالگان، سکونتگاه هایی دایر می کنند.



۱۷۷۶

سیزده مهاجرنشین بریتانیایی آمریکا اعلام استقلال می کنند، و بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا شکل می گیرد.



۱۹۵۶

هوایمای نیروی دریایی ایالات متحده اولین هواگردی است که در قطب جنوب فرود می‌آید.

۱۹۶۳

جان اف. کندی رئیس‌جمهور آمریکا در دالاس تگزاس ترور می‌شود.

۱۸۲۰

سه کاوشگر اروپایی هر کدام جداگانه ادعا می‌کنند اولین کسی هستند که به جنوبگان رسیده‌اند.

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸

جنگ جهانی اول اروپا را ویران می‌کند.

۱۹۰۸

فردریک کوک، پزشک آمریکایی، ادعا می‌کند به قطب شمال رسیده، اما بعدها معلوم می‌شود ادعایش دروغ بوده است.

۲۰۰۰

۲۰۰۹

هفت زن از کشورهای مختلف طی سی و هشت روز با اسکی به قطب جنوب می‌روند.

۱۹۶۹

والتر هربرت، کاوشگر آمریکایی، نخستین گروه اکتشافی‌ای را رهبری می‌کند که اعضایش توانستند پای پیاده به قطب شمال سفر کنند؛ فضانوردان آمریکایی روی کره ماه فرود می‌آیند.

۱۹۵۹

دوازده کشور از جمله ایالات متحده، به منظور تضمین همکاری‌های بین‌المللی در جنوبی‌ترین قاره جهان، پیمان جنوبگان را امضا می‌کنند.

۱۹۰۰

۱۹۱۱

گروه اکتشافی رونال آمونسن، کاوشگر نروژی، اولین گروهی است که به قطب جنوب می‌رسد.



۱۸۵۰

۱۸۶۱

جنگ داخلی آمریکا آغاز می‌شود.

۱۹۲۶

ریچارد برد، خلبان آمریکایی، اولین کسی است که با هوایما به قطب شمال می‌رود.

۱۸۰۰

جذابیت قطب‌ها

مناطق قطبی جهان از دیرباز برای انسان‌ها مرزی بین جهان واقعی و دنیای خیالی بوده‌اند. قطب‌های شمال و جنوب تفاوت‌های زیادی با مناظر آشنای تمدن انسانی دارند. این مناطق هم دور از دسترس و هم سرد و خالی از سکنه‌اند، و در طول تاریخ فقط تعداد اندکی از افراد سرسخت توانسته‌اند به آنجا برسند و بقیه مردم فقط عکس‌ها یا فیلم‌های این مناطق را دیده‌اند.

شاید علت جذابیت همیشگی قطب‌ها این باشد که دست‌نیافتنی و ناشناخته به نظر می‌رسند و با آنچه مردم به آن عادت کرده‌اند تفاوت دارند. فیلم‌های سینمایی و کتاب‌هایی که درباره این مناطق وسیع و یخ‌زده ساخته و نوشته شده‌اند همیشه طرفداران زیادی داشته‌اند و هنوز هم طرفداران خودشان را دارند. بخشی از این محبوبیت ناشی از الهام‌بخشی و قهرمان‌پروری آن‌هاست. در طول تاریخ ثبت‌شده، فقط عده اندکی از افراد سرسخت هر نسل رؤیای رسیدن به «آخر دنیا» را در سر پرورانده‌اند. در میان مناطق کشف‌نشده کره زمین، رسیدن به قطب‌ها و ترسیم نقشه آن‌ها یکی از آخرین و پرچالش‌ترین فعالیت‌های بشری بوده است. سفر به قطب‌ها همچنین یکی از خطرناک‌ترین سفرهای اکتشافی بشر است و مسافران بی‌باک و جسور زیادی جان خود را در این راه از دست داده‌اند. در واقع مخاطرات و تلفات سفرهای اکتشافی قطب بخش جدایی‌ناپذیر افسون فریبنده این مناطق بی‌آب و علف و بدآب و هوا بوده است. سارا ماس پژوهشگر دانشگاه آکسفورد می‌گوید:

شمال دور و جنوب دور مناطق مرگباری‌اند که قهرمانان برای آزمودن حد شجاعت [زمینی‌شان]^۱ به آنجا سفر می‌کنند. افزون بر این، در این مناطق است که حدود شجاعت و قهرمانی ثبت می‌شود، بر چشم‌اندازهای طبیعی، روی بدن‌ها، و در دفتر

۱. قلاب‌های سراسر کتاب افزوده مؤلف است. (تمام پانویست‌های کتاب از مترجم است).

یادداشت‌ها یا صفحات مومی [که در کنار پیکره‌های بی‌جان قهرمانان افتاده‌اند] نقش می‌بندد. مناطق قطبی چشم‌اندازهای سیاه و سفیدی هستند که کاوشگران بزرگ خودشان را در آن‌جا می‌آزمایند، آن‌ها با عزمی راسخ به جستجو و یافتن می‌پردازند و در عین حال می‌کوشند فرجام تلخی برایشان رقم نخورد و برابر مرگ سر تسلیم فرود نیاورند.^(۱)

چرا قطب‌ها سرد هستند

مردان و زنانی که در گذشته و حال خطر آسیب دیدن را به جان خریدند و می‌خرند تا بی‌پروا روانه سرزمین‌های برهوت قطبی شوند انگیزه‌های گوناگونی داشته‌اند. برخی از آن‌ها به امید یافتن مسیرهای جدید بازرگانی و ثروت‌اندوزی برای وطنشان راهی این سفر شده‌اند، عده‌ای سرمایه‌جانکاه و برهوت بی‌رحمانه آن را به امید ارتقای دانش انسانی و پیشرفت علم به جان خریدند، عده‌ای هم به دلایل نمادین‌تر از جمله برای کسب شهرت بیشتر یا افتخارآفرینی برای میهنشان پای در راه قطب گذاشته‌اند. سرانجام عده‌ای از کاوشگران را هم چالش رویارویی با بدترین و سخت‌ترین شرایط آب و هوایی در کره زمین و پیروزی بر آن به قطب کشانده است.

در واقع یکی از انگیزه‌های مهم اغلب این سفرهای اکتشافی تجربه کردن شرایط سختی است که بر قطب حکمفرماست. اگر سفر به مناطق قطبی به اندازه سایر مناطق جهان امن بود، تعداد زیادی از کاوشگران جان خود را در راه این سفر از دست نمی‌دادند. قطب‌های شمال و جنوب از نظر جغرافیایی، ساختار زمین، آب و هوا، درجه برودت، پوشش گیاهی و جانوری بی‌همتا هستند، حتی برای این‌که بگوییم آن‌جا ساعت چند است. برخی این مناطق را محیط‌های بیگانه‌ای می‌خوانند که اتفافی روی کره زمین ما قرار گرفته‌اند.

در قطب، زمان مفهوم خودش را از دست می‌دهد، این نمونه‌ای از طبیعت شگفت‌انگیز قطب است. در همه جای دنیا منطقه زمانی برحسب نصف‌النهارها تعریف می‌شود و بر این اساس ساعت شهرها و کشورها تعیین می‌گردد. روی نقشه، مناطق زمانی بر اساس خطوطی عمودی که قطب شمال را به قطب جنوب متصل می‌کنند تعریف می‌شوند. در اغلب مناطق این خطوط فرضی صدها کیلومتر از هم فاصله دارند، اما همه آن‌ها در قطب به هم نزدیک می‌شوند و به هم می‌پیوندند. در نتیجه در آن دو نقطه از زمین منطقه زمانی معنی ندارد. ساعت‌ها همچنان در آن‌جا کار می‌کنند، اما گفتن این‌که چه ساعتی از شبانه‌روز است غیرممکن است.

مناطق قطبی به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی‌شان، که در بالاترین و پایین‌ترین بخش کرهٔ زمین قرار دارند و در نتیجه نور کمتری از خورشید دریافت می‌کند، با سایر مناطق جهان تفاوت دارند و آب و هوای متفاوتی دارند. کرهٔ زمین هر بیست و چهار ساعت یک بار به دور محور خودش می‌گردد؛ محور زمین مانند میله‌ای نادیدنی است که از شمال به جنوب از وسط سیاره عبور می‌کند. محل برخورد این میله با سطح در دو طرف کرهٔ زمین قطب‌های جغرافیایی زمین را تشکیل می‌دهند. (این‌ها را نباید با قطب‌های مغناطیسی اشتباه بگیریم. مثلاً قطب شمال مغناطیسی محلی در سطح شمالی سیاره است که میدان مغناطیسی‌اش به صورت عمودی به سمت پایین است. محل شمال مغناطیسی به فعالیت هستهٔ زمین وابسته است و به آرامی تغییر می‌کند.) مناطق اطراف قطب شمال جغرافیایی را شمالگان و سرزمین‌های اطراف قطب جنوب جغرافیایی را جنوبگان می‌خوانند.

روی نقشه مناطق قطبی را با رسم دایره‌های فرضی بزرگی نشان می‌دهند. دانشمندان این دایره‌ها را عرض جغرافیایی می‌خوانند. خطوط عرض جغرافیایی (مدار) به موازات خط استوا و عمود بر خطوط طول جغرافیایی (نصف‌النهار) رسم می‌شوند. خط استوا خطی فرضی است که از شرق به غرب دور مرکز زمین رسم می‌شود و عرض جغرافیایی صفر را تشکیل می‌دهد. مدار شمالگان در حدود عرض جغرافیایی ۶۶ درجهٔ شمالی یا به عبارتی ۶۶ درجه در شمال خط استوا قرار دارد؛ مدار جنوبگان هم در عرض جغرافیایی ۶۶ درجهٔ جنوبی یا ۶۶ درجه در جنوب استوا قرار گرفته است. (قطب شمال در ۹۰ درجهٔ شمالی و قطب جنوب در ۹۰ درجهٔ جنوبی قرار دارد).

از آن‌جا که مناطق قطبی واقع در محدودهٔ مدار شمالگان و جنوبگان در بالاترین و پایین‌ترین بخش‌های کرهٔ زمین قرار گرفته‌اند، از اغلب مناطق دیگر جهان سردترند. در بخش اعظم سال، بیشترین مقدار نور مستقیمی که از خورشید به زمین می‌رسد مستقیماً به خط استوا و عرض‌های جغرافیایی معتدل بالاتر و پایین‌تر از آن می‌رسد؛ در حالی که مناطق قطبی نور خورشید را به صورت غیرمستقیم‌تر دریافت می‌کنند و به همین دلیل آب و هوای سردی دارند.

قرارگیری قطب‌ها در دورترین نقاط در حرکت ظاهری خورشید در این مناطق نیز تأثیر می‌گذارد. در قطب شمال خورشید به جای این‌که هر روز طلوع و غروب کند، طی ماه‌های تابستان همواره بالاتر از خط افق دیده می‌شود و در ماه‌های زمستان پایین‌تر از خط افق قرار می‌گیرد. در قطب جنوب هم به همین شکل است، فقط برعکس.

اگرچه هر دو قطب زمین به دلیل نور کمی که به آنها می‌رسد آب و هوای سردی دارند، به طور کلی جنوبگان از شمالگان سردتر است، زیرا منطقه قطب جنوب روی خشکی قاره‌مانندی قرار دارد که وسعتش $1/3$ برابر قاره اروپاست. این منطقه که جنوبگان خوانده می‌شود از برف و یخ پوشیده شده و بخش اعظم همان نور اندکی را که به شکل غیرمستقیم دریافت می‌کند بازتاب می‌دهد. در مقابل منطقه قطب شمال در میان اقیانوس (اقیانوس منجمد شمالی) قرار گرفته است. آب‌های این منطقه هرچند طبق معیارهای انسانی بسیار سرد است، مقدار قابل توجهی از گرمای خورشید را جذب و ذخیره می‌کند. در نتیجه میانگین دما در قطب شمال در زمستان منفی 34 درجه و در تابستان حدود صفر درجه سانتیگراد است؛ در حالی که میانگین دما در قطب جنوب در زمستان منفی 58 و در تابستان منفی 26 درجه سانتیگراد است. با این دمای پایین، یخ‌پاره‌های^۱ شناور، بادهای شدید، طوفان‌های غیرقابل پیش‌بینی، و زمین‌های ناهموار، بدیهی است که سفرهای اکتشافی در این مناطق بسیار خطرناک و دشوار باشد.

شمالگان خطرناک

از میان تمام این خطررها، یخ‌های شناور پرخطرترین چیزی است که کاوشگران شمالگان با آن مواجه بوده‌اند و تلفات زیادی به بار آورده است. ضخامت صفحات یخ شناور در اقیانوس منجمد شمالی گاه به سه متر می‌رسد. این صفحات به‌آسانی وزن افراد، سگ‌های سورتمه و تجهیزات همراه آنها را تحمل می‌کنند. اما این صفحات یخ همواره در معرض جریان‌های قدرتمند قرار دارند و در اقیانوس جابه‌جا می‌شوند. ممکن است یک کشتی در میان این یخ‌های متحرک گیر بیفتد. به مدت چندین سده کشتی‌های کاوشگران قطب از چوب ساخته می‌شد و بسیاری از آنها را قطعات یخ‌های شناور نابود می‌کرد. کشتی پرنسس شارلوت به این سرنوشت دچار شد، کشتی چوبی قرن نوزدهمی در خلیج ملویل (در شمال غربی گروئنلند/گرینلند) که در میان صفحات یخ گیر افتاد. در گزارشی از آن زمان آمده است:

هنگامی که مهماندار اعلام کرد صبحانه آماده است، [ناخدا] روی عرشه بود و شاهد بود چگونه یخ‌پاره‌ها در جلوی کشتی به هم می‌پیوندند؛ او به امید این‌که کشتی به سلامت از میانشان عبور کند، روی عرشه ماند. ولی یخ‌پاره‌ها خیلی سریع به هم پیوستند. کشتی تقریباً از میان یخ‌ها عبور کرده بود که نوک یخ‌ها پهلو به پهلو دکل

1. ice floes



اگر شرایط حاکم بر قطب‌های زمین تا این اندازه ناخوشایند نبود، کاشفان با اشتیاق به آن‌جا نمی‌رفتند و تعداد کمتری از آن‌ها جانانشان را از دست می‌دادند.

عقب کشتی کناره‌هایش را گیر انداخت و در حالی که آن را می‌شکافت چند دقیقه لاشه‌اش را سر پا نگه داشت. این زمان اندک فقط برای این کافی بود که خدمه کشتی بگریزند و مانع غرق شدن قایق‌های نجات شوند. [ناخدای] بینوا هم صبحانه و هم کشتی‌اش را با هم از دست داد. در عرض ده دقیقه کشتی به زیر آب رفت.^(۱)

یکی از دلایلی که باعث می‌شد تعداد زیادی از کشتی‌ها به این ترتیب غرق شوند این بود که کاوشگران اصرار داشتند با شرایط سخت مواجه شوند و از آب‌های خطرناکی عبور کنند که در اطراف یخ‌پهنه قطب و در میان آن جریان داشتند. بومیان انگشت‌شماری که در سرزمین شمالگان زندگی می‌کردند در طول زمان آموخته بودند جانب احتیاط را رعایت کنند و نزدیک به خطوط ساحلی خاص خودشان که صدها کیلومتر تا قطب فاصله داشت بمانند. تا مدت‌ها این بومیان از نژاد سرخپوستان آمریکایی و عمدتاً اسکیمو بودند. آن‌ها در جزایر مختلفی که در منطقه شمالگان قرار داشتند یا در بخش‌هایی از سرزمین اصلی کانادا زندگی می‌کردند (و هنوز هم زندگی می‌کنند) و با کاوشگران وایکینگ، هلندی، انگلیسی و سایر کشورهای اروپایی که طی قرن‌های متمادی به این سرزمین‌ها می‌آمدند همکاری می‌کردند. امروزه مالکیت سرزمین‌های مسکونی و خالی از سکنه مدار شمالگان در اختیار هشت کشور است: سوئد، نروژ، فنلاند، روسیه، دانمارک، ایسلند، کانادا، و ایالات متحده.

1. ice cap

سرزمین شگفت انگیز جنوبگان

اما در سرزمین‌های جنوبگان، به‌ویژه به علت دوردست بودن و آب و هوای بسیار نامساعد و سرد، هیچ‌گاه کسی سکونت دائمی نداشته است. امروزه تنها کسانی که در سرزمین‌های جنوبگان زندگی می‌کنند دانشمندان انگشت‌شماری هستند که در پایگاه‌هایی که در این مناطق ساخته شده‌اند و سالیانه پول هنگفتی هزینه نگهداری آن‌ها می‌شود، به کار پژوهش مشغول‌اند. این دانشمندان از ملیت‌های گوناگون‌اند و طبق برنامه‌های پژوهشی‌شان در سرزمین جنوبگان حضور می‌یابند. سرزمین جنوبگان به هیچ کشور و ملیتی تعلق ندارد.

این بازدیدکنندگان دوره‌ای قطب جنوب شرایط محیطی و آب و هوایی‌ای را تجربه می‌کنند که با آنچه ساکنان و مسافران قطب شمال دیده‌اند بسیار متفاوت است. دیوید مانتفیلد پژوهشگر می‌گوید:

تقریباً تمام سرزمین اصلی جنوبگان همیشه با یخ‌پهنه پوشیده شده، که ضخامت آن در برخی مناطق به بیش از یک و نیم کیلومتر می‌رسد [این‌ها ۹۰ درصد یخ کره زمین را تشکیل می‌دهند]. این یخ‌پهنه با فشار به سمت خارج و پایین به بیرون از خشکی



قاره جنوبگان کوه‌های متعددی دارد. بلندترین آن‌ها توده‌کوه وینسون است که ۴۸۹ متر بلندی دارد.

گسترش می‌یابد و یخ‌تاق‌های^۱ عظیمی پدید می‌آورد که تقریباً در نیمی از ساحل قاره در مجاورت خط ساحلی — که گاهی ناپیداست — قرار دارد.^(۳)

یکی دیگر از تفاوت‌های جنوبگان با قطب شمال این است که قاره جنوبی کوه‌های متعددی دارد که برخی از آن‌ها مرتفع هستند. بلندترین کوه قطب جنوب به نام توده کوه وینسون ۴,۸۹۰ متر ارتفاع دارد. به علاوه بسیاری از کوه‌های جنوبگان آتشفشان‌های فعالی هستند که تقریباً طبق روال کم و بیش منظمی فوران می‌کنند و مناظری تماشایی پدید می‌آورند.

مجموعه صفحات یخی عظیم (گاه به عمق ۱/۶ کیلومتر)، یخسارهای ساحلی، کوه‌های سر به فلک کشیده، آتشفشان‌های فعال، و نبود مناطق زمانی در سرزمینی همیشه یخ‌زده، جنوبگان را از نظر جغرافیایی و بصری به سرزمین واقعاً شگفت‌انگیزی تبدیل کرده است. عجیب نیست که جنوبگان هنوز هم برای پژوهشگران، ورزشکاران و علاقه‌مندان به طبیعت اغواکننده است، اما این افراد به دلایل متفاوتی به قطب شمال علاقه دارند. کلایو هالند تاریخ‌نگار معاصر انگلیسی و پژوهشگر برجسته قطب در مورد قطب شمال گفته است:

بودن در این منطقه خاص با جادویی رازآلود همراه است که از مدت‌ها پیش انسان را افسون و محسور کرده است. یک سده پیش از این، مردانی دلیر در راه رسیدن به این سرزمین جان خود را از دست دادند و امروزه جهانگردان ده‌ها هزار دلار هزینه می‌کنند تا با قایق‌های یخ‌شکن خود را به این مناطق برسانند... آن‌ها از زیبایی بی‌پایان اقیانوس منجمد شمالی، دیدن یخ‌پاره‌های شناوری که با هاله‌ای سبزآبی احاطه شده‌اند، صفحات یخی که با جریان باد و آب به هم می‌پیوندند، به وجد می‌آیند. رسیدن به قطب شمال در عین فریبندگی، بسیار رؤیایی است. برخی از کاوشگران بر سر این که چه کسی زودتر به قطب می‌رسد با هم رقابت می‌کردند... زیرا این مهم‌ترین موضوع زندگی‌شان بود.^(۴)

اولین مسافران شمالگان

از روزگاران گذشته، اروپایی‌ها همیشه می‌خواستند بدانند در پس افق‌های جهان شناخته‌شده‌شان چه چیزی قرار گرفته است. مثلاً کسانی که به سواحل حاصلخیز شمال آفریقا رفتند و در آن‌جا ساکن شدند می‌خواستند بدانند در آن سوی صحرای بزرگ آفریقا که مانعی برای سفر به مناطق جنوبی‌تر بود، کدام مردمان و سرزمین‌های ناشناخته‌ای وجود دارند. در دوران باستان شایعه‌های مختلفی رواج داشت، از جمله این‌که ساکنان آفریقای مرکزی غارنشینانی هستند که فقط گوشت مار می‌خورند. می‌گفتند دشمنان ایشان افرادی بی‌سر هستند که چشم و دهانشان روی سینه‌شان است. در مقابل، اروپایی‌های دوران باستان که در بخش شمالی کره زمین زندگی می‌کردند — کسانی که بعدها اهالی انگلستان، ایرلند، هلند، آلمان، و اسکاندیناوی را تشکیل دادند — درباره سرزمین‌های ناشناخته شمالی کنجکاو بودند و داستان‌هایی سرهم می‌کردند. آن‌ها اطلاعات دقیق چندانی نداشتند، ولی ظاهراً می‌دانستند هرچه بیشتر به سمت شمال پیش می‌روند، هوا سردتر می‌شود. گاهی مسافرانی که قایق‌هایشان از مسیر خارج می‌شد و در آب‌های منجمد شمالی گیر می‌افتاد داستان‌هایی نقل می‌کردند. آن‌ها از زمستان‌های سختی می‌گفتند که طی روز خورشید در آن نمی‌تابید، از صفحات عظیم یخی‌ای می‌گفتند که سطح خشکی و آب را می‌پوشاندند، و از نورهای رنگی‌ای حکایت می‌کردند که در آسمان شب خودنمایی می‌کردند (امروزه به آن شفق قطبی می‌گویند). به این ترتیب اطلاعاتی درباره وجود سرزمین‌هایی دست‌نخورده و شگفت‌انگیز که فراتر از حدود شمالی دنیای شناخته‌شده قرار داشتند سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت. سارا ماس پژوهشگر دانشگاه آکسفورد در این باره می‌گوید:

در تصورات غربی‌ها، شمالگان همواره سرزمینی عجیب و زیبا بود که آن سوی افق

قرار داشت، جایی دور از دسترس و نادیدنی، درست در لبه بسیاری از نقشه‌های جغرافیایی. شمالگان در آنجا قرار داشت، در نزدیکی، و بخشی از تصورات جغرافیایی بود، ولی با این همه ناشناخته بود و فرهنگ و جامعه ... به آن دسترسی نداشتند. در ابتدای هر آنچه می‌توان فرهنگ اروپایی نامید، رد پایی از شمالگان دیده می‌شود... اما تنها چیزی که درباره آن می‌دانند دور و عجیب بودن آن است.^(۵)

فقط تعداد نسبتاً اندکی از اروپایی‌های دوران باستان و قرون وسطی هم انگیزه، هم منابع، و هم توان لازم را برای سفر به شمال و رسیدن به سرزمینی که بعدها شمالگان نامیده شد داشتند. بسیاری از این کاوشگران بی‌نام و نشان مانده‌اند. آن‌ها احتمالاً کسانی هستند که از سفر سرنوشت‌سازشان بازنگشته‌اند یا اکتشافاتشان هرگز ثبت نشده و به شکل گفتاری یا نوشتاری منتقل نشده است.

به سوی توله و فراتر از آن

یکی از اولین مسافران شمالگان که شرح سفر و ماجراجویی‌هایش برای آیندگان ثبت شده پوتئاس یونانی است. او در اواخر سده چهارم قبل از میلاد در شهر ماسالیا می‌زیست، شهری که پیش‌تر مهاجران یونانی در سواحل سرزمین‌هایی که امروزه به نام جنوب فرانسه می‌شناسیم تأسیس کرده بودند.^۱ در آن زمان ماسالیا بخشی از شبکه گسترده تجاری اروپایی‌های ساکن حوزه دریای مدیترانه بود که در شرق تا عربستان و بین‌النهرین، در جنوب غربی تا مصر و حبشه، و در شمال تا بریتانیا و اسکاندیناوی گسترش یافته بود. در میان کالاهای تجاری متعدد، قلع از باارزش‌ترین کالاها بود. از آمیختن قلع با مس فلز برنج به دست می‌آمد که پرکاربردترین و رایج‌ترین آلیاژ جهان باستان بود.

مسئله این بود که منابع قلع اروپا بسیار ناچیز بود. بخش عمده‌ای از قلع را بازرگانانی که ادعا می‌کردند محل به اصطلاح جزایر قلع را بلدند تأمین می‌کردند. این جزایر سرزمین‌های اسرارآمیزی بودند که از قرار معلوم جایی در اقیانوس اطلس در آن سوی اسپانیا قرار داشتند. البته این‌ها فقط شایعاتی بود که شاید برای پنهان نگه داشتن محل معادن قلع و حفظ اسرار تجاری رواج یافته بود. در واقع بخش اعظم قلع مصرفی آن دوران از شمال فرانسه و جنوب بریتانیا تأمین می‌شد.

پوتئاس به شکلی به واقعیت پی برد و تصمیم گرفت راهی مستقیم بین شهرهای حوزه دریای مدیترانه و بریتانیا بگشاید. او ابتدا با پای پیاده از فرانسه (که آن زمان گل



خوانده می‌شد) گذشت. وقتی به سواحل اقیانوس اطلس رسید، کشتی کوچکی خرید یا اجاره کرد و رهسپار شمال شد، از کانال مانس گذشت، و در کورنوال، واقع در جنوب غربی بریتانیا، از کشتی پیاده شد. احتمالاً در این مرحله او از راهنمایان محلی کمک گرفته تا جای معادن ناحیه را به او نشان دهند.

اما پوتئاس در آنجا توقف نکرد. شاید شنیده بوده که معادن غنی قلع و دیگر فلزات در جزایر بریتانیا قرار دارند و به همین دلیل مسیر رو به گسترش سفر اکتشافی‌اش را ادامه داده است. او از سواحل غربی بریتانیا به سمت شمال پیش رفت تا به اسکاتلند رسید. از آنجا او به اورکنی و جزایر شتلند رفت. جزایر شتلند در ۲۸۰ کیلومتری سرزمین اصلی بریتانیا قرار دارند.

پیگیری مسیر سفر پوتئاس پس از این مرحله چندان آسان نیست، اما به نظر می‌رسد که او احتمالاً به جزایر فارو، که تقریباً در نیمه راه اسکاتلند و ایسلند قرار دارند، رسیده باشد. تعدادی از پژوهشگران امروزی گمان می‌کنند او سپس به سمت ایسلند، که یونانی‌ها و رومی‌ها آن را توله^۱ می‌نامیدند، پیش رفته و پس از آن از مدار شمالگان عبور کرده است. این فرضیه بر اساس اشاره‌هایی است که پوتئاس در کتابش تحت عنوان *در اقیانوس مطرح کرده است*. او این کتاب را حدود سال ۳۲۰ ق.م پس از بازگشت به ماسالیا نوشت. متأسفانه هیچ نسخه‌ای از کتاب او باقی نمانده است، اما دست‌کم هجده نویسنده عهد باستان به او اشاره کرده، از او نقل قول کرده و درباره نوشته‌هایش بحث کرده‌اند. در میان آن‌ها می‌توان به نویسنده رومی پلینی مهین اشاره کرد که با دقتی از قرار معلوم بالا گفته بود:

چون در روزهای تابستان خورشید به تارک زمین نزدیک‌تر می‌شود... بخش‌هایی از زمین که در قطب قرار دارند به مدت شش ماه به صورت مداوم از نور خورشید برخوردار می‌شوند، در زمستان هنگامی که خورشید در جهت مخالف قرار دارد، شش ماه در تاریکی شب فرومی‌روند. پوتئاس از اهالی ماسالیا نوشته در جزیره توله، که [با قایق] شش روز از بریتانیا فاصله دارد، این پدیده رخ می‌دهد.^(۶)

با بازبینی تمام روایت‌ها و نقل قول‌های باقیمانده از کتاب گمشده پوتئاس در کنار گزارش‌هایی که سایر نویسندگان دوران باستان از آن کتاب ارائه کرده‌اند، می‌توان تا اندازه‌ای گام‌های پایانی سفر تاریخی پوتئاس یونانی را بازسازی کرد. او پس از ترک ایسلند، احتمالاً به سمت آب‌های شمالگان پیش رفته است. انگیزه او برای این کار

1. Thule

معلوم نیست. احتمالاً در این مرحله انگیزه‌های او بیش از این که اقتصادی باشد، ناشی از کنجکاوی‌های علمی بوده است. در هر حال او به تدریج به کناره‌های جنوبی یخ‌پهنه عظیم قطب شمال رسیده، که در آن زمان نسبت به امروز صدها کیلومتر نزدیک‌تر به جنوب بوده است. او که مجبور بود بازگردد، سرانجام به سوی بریتانیا به راه افتاد و پس از آن هم به مناطق معتدل‌تر حوزه مدیترانه بازگشت.

در جستجوی جایی خلوت

تاریخ‌نگاران در عجب‌اند که یونانی‌ها یا پس از آن‌ها رومی‌هایی که دو قرن پیش از میلاد یونان را فتح کرده بودند چرا سفر پوتئاس به شمال را تکرار نکرده یا ادامه نداده‌اند. اگر آن‌ها این کار را کرده بودند، شاید تمام تاریخ اروپا و حتی تاریخ جهان تغییر می‌کرد. اما چنین سفری در دوران باستان صورت نگرفت. آنتونی برانت پژوهشگر انجمن جغرافیایی ملی (نشنال جئوگرافیک) علت را شرح داده است:

نویسندگان و جغرافیدانان بعد از پوتئاس در دوران باستان هرچند گفته‌های او را نقل می‌کردند، باور نداشتند که او این کارها را انجام داده باشد. اغلب آنچه ما درباره اکتشافات او می‌دانیم از منابعی به دست آمده که پوتئاس را دروغگو می‌خوانند. هیچ‌کس در جهان یونانی-رومی سفر او را به شمال دنبال نکرد. رومی‌ها فاتح بودند، نه کاوشگر. عبارت «شمالی‌ترین نقطه» بیانگر متعالیه شمالی زمین است که از نوشته‌های سنکا نمایشنامه‌نویس و فیلسوف رومی اقتباس شده است؛ او در مدثا از زبان یکی از شخصیت‌ها پیش‌بینی می‌کند که زمانی در آینده، «وقتی جهان پیرتر شود»، کاوشگران قاره‌های جدیدی خواهند یافت. «پس از آن توله دیگر آخر جهان نخواهد بود.» اما رومی‌ها هیچ علاقه‌ای برای رفتن به این توله که پوتئاس کشف کرده بود نشان نمی‌دادند. وقتی رومی‌ها به بریتانیا رسیدند، پیش از رسیدن به اسکاتلند دیواری ساختند [دیوار هادریان] تا جلوی حمله بربرها را بگیرند. به نظر می‌رسید به اندازه کافی به سمت شمال پیشروی کرده باشند.^(۷)

نتیجه عدم پیگیری سفر پوتئاس به شمال این بود که پس از فروپاشی امپراتوری روم در سده‌های پنجم و ششم میلادی، اروپاییان جزایر منطقه شمالگان را به فراموشی سپردند. آن‌ها بایست از نو کشف می‌شدند و همین‌طور هم شد. این بار کاوشگران قرون وسطایی از ایرلند و اسکاندیناوی به راه افتادند. ابتدا گروهی از راهبان دلیر ایرلندی به رهبری برندان، که بعدها قدیس خوانده شد، رهسپار سفر شدند. انگیزه سفرشان نه اقتصادی بود و نه کنجکاوی‌های علمی. این راهبان می‌خواستند از شهرهای مجمع‌الجزایر بریتانیا که از نظر ایشان شلوغ و پرجمعیت بود بگریزند و به مناطقی

دوردست بروند تا بتوانند در سکوت و آرامش و تنهایی به دعا و نیایش بپردازند. برندان و پیروان راهبش حدود سال ۵۰۰ م با قایق‌هایی کوچک و چوبی که روی آن‌ها را با پوست حیوانات پوشانده بودند و کوراکول می‌خواندندشان به راه افتادند. معلوم شد که این قایق‌های سست و نامطمئن برای این‌که راهبان را در مسیر پوتئاس پیش ببرند مناسب بودند. آن‌ها اسکاتلند را پشت سر گذاشتند و به سوی اورنکی و سپس شتلند و جزایر فارو پیش رفتند. طبق روایت‌هایی که از شرح این سفر بر جای مانده، راهبان از آن‌جا مسیر پرندگان مهاجر را در پیش گرفتند. به گفته‌ال. پی. کیروان تاریخ‌نگار سابق انجمن سلطنتی جغرافیا، «راهبانی که در صومعه‌های بریتانیا زندگی می‌کردند هر ساله شاهد این بودند که با پیدا شدن نشانه‌های فصل بهار، غازهای وحشی فوج فوج به سمت شمال، به سوی محل تخم‌گذاری تابستانی کوچ می‌کنند. و شاید

راستی‌آزمایی ادعاهای پوتئاس

پوتئاس کاوشگر یونانی قرن چهارم پیش از میلاد ادعا کرده بود که با کشتی از ایسلند عبور کرده و به صفحات عظیم یخ رسیده است، که به نظر می‌رسد یخ‌های قطبی بوده باشند. از نظر بسیاری از پژوهشگران امروزی ادعاهای او واقعیت داشته، زیرا سایر ادعاهای پیشین او صحیح بوده‌اند. مثلاً او پس از کشتیرانی در طول سواحل بریتانیا، حدود محیط جزیره را تخمین زده است. اگرچه کتاب پوتئاس از بین رفته، دیودور سیسیلی، تاریخ‌نگار یونانی قرن اول پیش از میلاد، در یکی از نوشته‌هایش از پوتئاس نقل کرده است: «بریتانیا تقریباً به شکل مثلث است، اما ضلع‌های آن هم‌اندازه نیستند. آن ضلعی که از بقیه کوتاه‌تر است در امتداد اروپا قرار دارد و حدود ۷,۵۰۰ استاد^۱ (۱,۳۶۸ کیلومتر) طول دارد؛ ضلع دیگر از آبراه [کانال مانش] تا [شمالی‌ترین] رأس ۱۵,۰۰۰ استاد (۲,۷۳۶ کیلومتر) است... به این ترتیب کل محیط جزیره حدود ۴۲,۵۰۰ استاد (۴,۷۴۰ کیلومتر) است.» دانشمندان معاصر طول خط ساحلی بریتانیا را ۷,۳۲۲ کیلومتر تعیین کرده‌اند. این عدد به تخمین پوتئاس بسیار نزدیک است و نشان می‌دهد او در ادعاهایش اغراق نکرده است.

به نقل از:

Barry Cunliffe, *The Extraordinary Voyage of Pytheas the Greek*. New York: Walker, 2002, p. 96.

۱. استاد واحد اندازه‌گیری در یونان باستان است که بسته به شرایط مختلف ۱۵۰ تا ۲۱۰ متر بوده است.

راهبان ایرلندی با دنبال کردن مسیر پرواز این پرندگان زیبا و پرسر و صدا به ایسلند رسیده باشند.^(۸) شاید حتی ایسلند دورافتاده هم برای برخی از این راهبان خیلی هم دور دست نبود. شواهد موجود نشان می‌دهد که آن‌ها سرانجام به جزیره یان ماین که در ۵۰۰ کیلومتری شمال ایسلند قرار داشت رسیدند.

آتشفشان‌های فعال و کوه‌های یخی عظیم

سفر برندان و همراهانش به ایسلند و پس از آن به سمت آب‌های شمالگان در کتاب سفر برندان، قدیس دریانورد شرح داده شده است. از این داستان روایی مربوط به اوایل قرون وسطی نسخه‌برداری شده، دوباره رونوشت برداشته شده و بارها در طول چند سده ترجمه شده و به این ترتیب نسخه‌هایی از آن باقی مانده است. این حکایت حاوی دروغ‌پردازی‌ها و اغراق‌هایی است که به آن رنگ و بوی افسانه‌ای می‌بخشد. اما در بخشی از کتاب که در زیر نقل می‌شود، فوران مواد آتشفشانی از یکی از کوه‌های متعدد آتشفشانی ایسلند توصیف شده است:



یکی از روزها با کوهی بزرگ و مرتفع در اقیانوس مواجه شدیم که در فاصله‌ای نه‌چندان دور در سمت شمال قرار داشت و بر فراز آن ابرهای غلیظی دیده می‌شد... پس از آن نسیمی خوشایند وزید و قایق‌ها را به سمت جنوب راند، وقتی راهبان به پشت‌سرشان نگاه کردند، ابرها از فراز قله کوه کنار رفته بودند و از نوک کوه شعله‌هایی به آسمان کشیده می‌شد، وقتی شعله‌ها فرونشستند، گویی کوه توده‌ای هم‌بزرگ سوزان بود.^(۹)

در این صفحه از نسخه دست‌نویس قرن سیزدهمی از گزارش‌های سفر برندان، یکی از جالب‌ترین ماجراهایی که او احتمالاً از سر گذرانده نقل شده است.

در بخش دیگری از کتاب، کوه یخی عظیمی توصیف شده که نشان می‌دهد راهبان به سرزمین‌هایی در شمال مدار شمالگان رسیده بودند:

روزی راهبان در دریا ستونی دیدند که چندان دور به نظر نمی‌رسید، ولی سه روز طول کشید تا به آن رسیدند. وقتی به آن نزدیک شدند، برندان قدیس خواست به نوک آن نگاه کند، ولی نتوانست، زیرا بسیار مرتفع بود، و گویی سر به آسمان می‌سایید. روی آن نوعی پوشش عجیب قرار داشت، ماده‌ای که آن‌ها نمی‌شناختند؛ ماده‌ای نقره‌فام و سخت مانند مرمر، اما خود ستون از نوعی بلور بسیار شفاف تشکیل شده بود.^(۱۰)

فارغ از این‌که راهبان ایرلندی چه جزایر یا مناظری در طول سفرشان پس از گذشتن از ایسلند دیده‌اند، واقعیت این است که آن‌ها خطرهای زیادی را به جان خریده و سخت تلاش کرده‌اند تا به آن‌جا برسند. این موضوع نشان می‌دهد که آن‌ها هم مانند افراد بسیار دیگری در طول تاریخ، مناطق قطبی را سرزمینی دوردست، مکانی دورافتاده، سخت‌گذر و به دور از تمدن می‌دانسته‌اند. همان‌طور که ماس می‌گوید، از نظر این راهبان این‌ها ویژگی‌های مثبتی بوده‌اند. او می‌گوید به نظر راهبان، سرزمین شمالگان

واپسین مکان برای نیایش و اندیشیدن بود... اندیشه‌ی عزت‌گزینی قوم سلت، در حاشیه‌ی غربی اروپای شمالی، جایی که انسان در محلی زیبا و دورافتاده در انزوا زندگی‌اش را

برندان قدیس کوه یخ را می‌بیند

در این گزارش افسانه‌ای که درباره‌ی سفر برندان راهب ایرلندی قرون‌وسطایی است، شرح جسم عظیمی که آن‌ها «ستون» می‌نامیدند آمده است. عده‌ای از کارشناسان معاصر عقیده دارند این «ستون» احتمالاً کوه یخ عظیم و یک پل یخی بوده که گذرگاهی داشته که راهبان توانسته‌اند از آن عبور کنند.

برندان قدیس فرمان داد تا برادران پاروهایشان را به داخل کشتی بیاورند، دکل و بادبان‌ها را پایین بکشند، و به برخی از آن‌ها گفت لبه‌های سایبان را که گاه حدود یک و نیم کیلومتر از ستون بیرون زده بودند و همین اندازه هم عمق داشتند محکم نگاه دارند. وقتی این کارها انجام شد، برندان قدیس گفت: «حالا قایق را از این شکاف عبور دهید تا از نزدیک یکی از شاهکارهای خداوند را ببینیم.» هنگامی که از گذرگاه رد شدند و به اطرافشان نگاه انداختند، دریا را دیدند که مانند بلور شفاف بود، به حدی که می‌توانستند به وضوح اجسام زیر آب را ببینند، حتی پایه‌های ستون و دامنه‌های طاقی که روی زمین قرار گرفته بودند، زیرا نور خورشید خارج و داخل آب را به خوبی روشن می‌کرد.

به نقل از:

Denis O' Donoghue, trans., *Voyage of St. Brendan the Navigator*, Lampeter, UK: University of Wales, Lampeter. www.Lamp.ac.uk/celtic/elibrary/translations/nsb.htm.

به نیایش و مراقبه بگذرانند، قرن‌ها ادامه داشت، و شواهد آن را می‌توان در متون ادبی و گزارش‌های مردمی از چنین محل‌هایی یافت.^(۱۱)

وایکینگ‌ها در شمالگان

از بداقبالی راهبان ایرلندی عزلت‌گزینی‌شان در ایسلند چند قرن بیشتر دوام نیاورد. در دهه‌های آخر قرن نهم میلادی، مردمان سرسخت نواحی اسکاندیناوی که وایکینگ نامیده می‌شدند از ناکجاآباد سر رسیدند. (وایکینگ‌ها را نورس یا نورسمن^۱ هم می‌خواندند). وایکینگ‌ها در سده هشتم و نهم میلادی به علت افزایش جمعیت از سرزمین‌هایشان، دانمارک، نروژ و سوئد امروزی، خارج شدند. برخی از آن‌ها مهاجم بودند و به سواحل انگلستان، ایرلند، فرانسه و سایر کشورهای اروپایی حمله و آن‌ها را غارت کردند. عده‌ای هم کاوشگر و مهاجر بودند که در جستجوی سرزمین‌های جدید برای زندگی و تشکیل خانواده موطنشان را ترک گفته بودند.

گروه دوم وایکینگ‌ها در ایسلند از کشتی پیاده شدند. آن‌ها به سرعت ساکنان ایرلندی را بیرون راندند و تقریباً در سال ۹۳۰ م تمام چمنزارها و مراتع ایسلند را که غالباً در نزدیکی خطوط ساحلی قرار داشتند به مالکیت خود درآوردند. پس از مدت کوتاهی تعداد نورسی‌هایی که به ایسلند آمده بودند از سی‌هزار نفر فراتر رفت. بار دیگر رشد جمعیت میل به توسعه‌طلبی را شعله‌ور ساخت و هدف بزرگ بعدی مهاجرت به گروئنلند بود. گروئنلند که در چندصد کیلومتری غرب ایسلند قرار گرفته، جزیره‌ای بزرگ و دورافتاده با آب و هوای سرد است و بخش بزرگی از آن در بالای مدار شمالگان قرار دارد.

اولین موج مهاجرت به گروئنلند به رهبری اریک سرخ صورت گرفت. اریک سرخ رهبری مقتدر بود که ویژگی‌های جالبی داشت، او در نروژ به دنیا آمده و بعدها در ایسلند ساکن شده بود. در دهه ۹۸۰ او و همراهانش دو مهاجرنشین تأسیس کردند. اولین مهاجرنشین در سواحل جنوب‌شرقی گروئنلند قرار داشت و دیگری در حدود ۵۰۰ کیلومتری آن در ساحل غربی شکل گرفت. در این دو پایگاه حدود سه‌هزار نفر زندگی می‌کردند. آن‌ها برای تأمین نیازهایشان علاوه بر پرورش گاو و گوساله به کشت غلات، شکار خرس‌های قطبی و گرازهای دریایی روی آوردند و با اسکیمو‌هایی که در سایر جزایر نزدیک شمالگان زندگی می‌کردند به داد و ستد پرداختند.

طبق شواهد موجود پس از این‌که جوامع مهاجرنشین در جنوب گروئنلند شکل

۱. Northmen, Norse, مردم شمالی.

گرفتند، برخی از وایکینگ‌ها با هدف اکتشاف در طول سواحل بادخیز و طولانی جزیره به سمت شمال به راه افتادند. هدف آن‌ها رسیدن به قطب شمال نبود، زیرا اصلاً از وجود آن اطلاعی نداشتند، آن‌ها این سفر را به قصد یافتن سرزمین‌های جدید برای سکونت آغاز کرده بودند. در اغلب موارد، سرزمین‌هایی که پیدا می‌کردند بسیار سرد بود و برای سکونت نامناسب به نظر می‌رسید. امروزه می‌دانیم که اغلب این مناطق در شمال مدار شمالگان قرار داشته‌اند. آن‌ها در طول این سفرها، با صفحات عظیم یخی، کوه‌های یخی، و زمین‌های وسیع یخ‌زده‌ای مواجه می‌شدند که در شمال محل سکونت ایشان قرار داشتند.

یکی از نمونه‌های قابل استناد این اکتشافات ابتدایی در قطب شمال، که در بسیاری از داستان‌های حماسی وایکینگ‌ها تکرار شده است، روایت‌های کتبی مفصل از ماجراجویی‌های مردان و زنان برجسته نورد است. داستان در مورد اکتشافات تورگیسل یکی از دوستان اریک سرخ است که ابتدا در ایسلند سکونت داشت. در حدود سال ۹۹۰ اریک او را دعوت کرد تا به مهاجرنشین غرب گروئنلند بیاید و در آن‌جا ساکن شود. تقریباً هفت سال طول کشید تا تورگیسل خانواده‌اش را گرد آورد و سفرش را آغاز کرد.

بعدها کشیشان مسیحی ایسلند داستان سفر سرنوشت‌ساز او را ثبت کردند. هوای نامساعد سبب شد تورگیسل از مسیرش خارج شود و به خلیج بافین برسد، آبراهه وسیعی که جزایر بافین را از گروئنلند جدا می‌کند. به این ترتیب او اولین اروپایی‌ای بود که این خلیج را می‌دید. کاوشگران بعدی از این آبراهه به عنوان دروازه اصلی ورود به قطب شمال استفاده کردند. در حماسه تورگیسل برخی از دشواری‌هایی که او و همراهانش پس از گم کردن مسیر با آن‌ها مواجه شده‌اند نقل شده است. اول کشتی آن‌ها در هم شکست و سپس آن‌ها در میان توده‌های بزرگ یخ شناور گیر افتادند:

یک روز عصر کشتی‌شان به یکی از کوه‌های یخی ساحل شنی در آبدره‌های [ورودی باریک، طولانی و صخره‌ای] حاشیه خلیج بافین برخورد می‌کند. کشتی در هم می‌شکند و عقب کشتی به سمت جنوب محلی که قرار داشتند کشیده می‌شود. تمام افراد و اسباب و اثاثشان سالم می‌ماند... این اتفاق در اوایل اکتبر، یک هفته پیش از شروع زمستان رخ داد. یخچال‌ها دو طرف آبراهه را فراگرفته بودند و تنها منطقه قابل سکونت بخش غربی بود.^(۱۲)



اریک سرخ در دههٔ ۹۸۰ م اولین مهاجرنشین وایکینگ را در گروئنلند تأسیس کرد.

کاوش‌ها ادامه می‌یابد

هرچند به نظر می‌رسد اریک و تورگیسل اولین کاوشگران وایکینگ بوده‌اند، مطمئناً آخرینشان نبوده‌اند. نوشته‌های به‌جامانده نشان می‌دهد در سال ۱۲۶۶ مهاجرنشینان غرب گروئنلند سفری اکتشافی را با هدف یافتن موطن اسکیموهایی که اخیراً تهدیدی برای جوامعشان به شمار می‌آمدند آغاز کرده باشند. نتیجه نهایی این سفر معلوم نیست. اما به نظر می‌رسد مردم نورس توانسته‌اند به شمالی‌ترین سواحل خلیج بافین برسند. اخیراً یکی از دست‌ساخت‌های فردی نورسی در جزیره گروئنلند در مدار ۷۳ درجه شمالی، هفت درجه بالاتر از مدار شمالگان، یافت شده که ثابت می‌کند وایکینگ‌ها به بخش‌های شمالی گروئنلند هم رسیده بودند. به‌علاوه، کاوشگران امروزی شواهدی از وجود وایکینگ‌های شکارچی در جزیره الزمیر، که بالاتر از مدار ۷۹ درجه شمالی و چندصد کیلومتری قطب شمال قرار گرفته، یافته‌اند.

این سفرهای اکتشافی باعث شد رفت و آمد در سرزمین‌های یخزده شمال غربی اروپا ادامه یابد. در همین زمان، وایکینگ‌های دیگری به سفرهای اکتشافی در جهت شمال و شمال شرقی اسکاندیناوی رفتند. یکی از شناخته‌شده‌ترین آن‌ها یک بازرگان وایکینگ نروژی به نام اُتار بود. او در گزارش شخصی‌اش درباره سفری نوشته که حدود سال ۸۶۰ م به سوی شمال محل زندگی‌اش انجام داده است. پژوهشگران امروزی گمان می‌کنند او به دریای بارنتز، حدود شش درجه یا کمی بیشتر در شمال مدار شمالگان، جایی که امروزه در شمال فنلاند قرار گرفته، رسیده باشد. بخشی از گزارش او در این‌جا نقل می‌شود:

قصده داشتم بفهمم این سرزمین در شمال تا کجا ادامه پیدا می‌کند و آیا کسی در شمال این سرزمین برهوت و یخزده زندگی می‌کند. با این هدف در طول ساحل به سمت شمال به راه افتادم و در مدت سفر سه‌روزه‌ام همواره خشکی را در سمت راست کشتی و دریای بی‌کران را در پشت کشتی داشتم. آن موقع به جایی رسیدم که شکارچیان نهنگ در مسیر شمالی تا آن‌جا پیش می‌رفتند... تمام زمین‌هایی که در سمت راست من قرار داشتند خالی از سکنه و پوشش گیاهی بودند، فقط چند مرد ماهیگیر و شکارچی دیدم که همه آن‌ها فنلاندی بودند و من بجز دریایی که پشت سر گذاشته بودم، چیز دیگری نصیبم نشد.^(۱۳)

اشاره اُتار به شکارچیان فنلاندی که در مناطق دوردست شمالی حضور داشته‌اند اهمیت زیادی دارد. در نوشته‌هایی که از کاوشگران عصر باستان و قرون وسطی به جا مانده است، تقریباً همیشه درباره کسانی صحبت می‌شود که هدفمندانه در جستجوی چیزی عازم

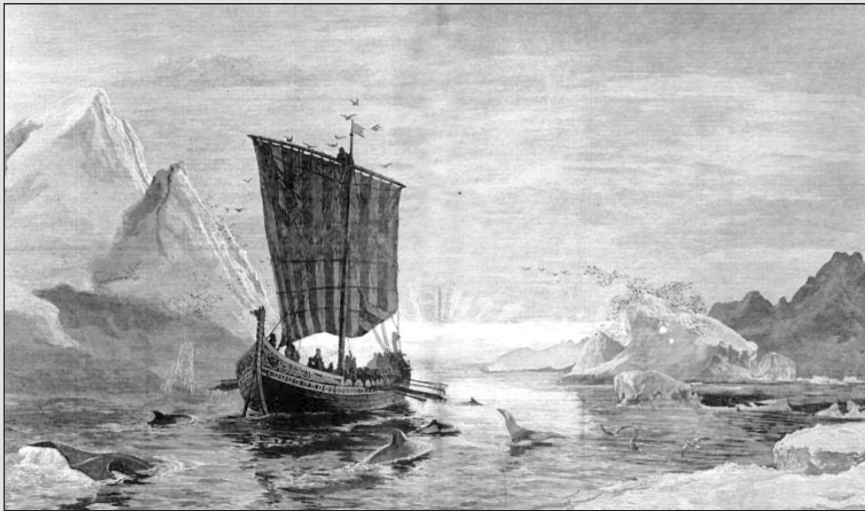
در دام یخ و هوای بد

در این گزیده که از حماسه تورگیسل وایکینگ انتخاب شده است گفته می‌شود، پس از این‌که کشتی تورگیسل در ساحل گروئنلند در هم شکست، او و همراهانش جان‌پناهی برپا کردند و کشتی جدیدی ساختند. اما کماکان گرفتار هوای بد و توده‌های یخ بودند.

آن‌ها همگی دست به کار شدند تا خانه‌ای بسازند و آن را با دیواری به دو بخش تقسیم کردند. گروه تورگیسل در یک طرف سالن و گروه دوستش لوستان در طرف دیگر بودند. آن‌ها توانسته بودند مقداری از مواد غذایی و وسایلشان را از کشتی درهم‌شکسته نجات دهند و هر دو گروه از آن‌ها استفاده می‌کردند. اغلب گوساله‌هایی که نجات یافته بودند تلف شدند... در اوایل زمستان هر دو گروه دست به کار ساخت کشتی جدیدی شدند. تورگیسل و همراهانش از بقایای کشتی درهم‌شکسته کشتی جدیدی ساختند. اما آن‌ها مجبور بودند تا تابستان صبر کنند، زیرا یخ آبدره خلیج را بند آورده بود. آن‌ها تابستان را به شکار و تهیه تدارکات گذراندند. زمستان بعدی شروع شد. هنگامی که بهار بعدی از راه رسید، آن‌ها هنوز هم نمی‌توانستند بازگردند.

به نقل از:

Farley Mowat, *The Polar Passion: The Quest for the North Pole, with Selections from the Arctic Journals*. Boston: Little, Brown, 1967, pp. 21-22.



وایکینگ‌های تحت رهبری تورگیسل پس از این‌که کشتی‌شان در سواحل گروئنلند در هم شکست، قایق جدیدی ساختند ولی قایقشان در احاطه یخ‌پاره‌هایی عظیم باقی ماند.

سفر شده‌اند یا کشتی‌شان در هم شکسته یا گم شده‌اند. ولی به ندرت درباره شکارچیان و صیادان بومی سخنی گفته شده است و به این ترتیب کسی از نام و نشان ایشان و داستان‌هایشان چیزی نمی‌داند. آن‌ها برای تأمین غذای خانواده‌ها و اهالی روستایشان معمولاً مجبور بودند صدها کیلومتر سفر کنند و خطرهای گوناگونی را که در مناطق دوردست و یخ‌زده شمال مدار شمالگان در انتظارشان بود به جان بخرند. فنلاندی‌هایی که آثار دیده بود و شکارچیان وایکینگ در جزیره الزمیر فقط دو نمونه هستند. طبق شواهد باستان‌شناختی، گروهی دیگری هم وجود داشته؛ صیادان و شکارچیان انگلیسی که دست‌کم در اوایل قرن پانزدهم با تور در آب‌های یخ‌زده اطراف گروئنلند ماهی صید می‌کرده‌اند. این افراد ناشناس ولی دلاور هیچ‌گاه نمی‌دانستند که نوادگان‌شان در آینده به اکتشافات قطبی می‌پردازند، و به دلیل تلاش‌های خستگی‌ناپذیرشان برای رسیدن به تارک جهان شهرت و افتخار کسب می‌کنند.